

بررسی ایدئولوژی احمد محمود بر مبنای رمان "زمین سوخته"

زینب دارائی^۱

چکیده

این نوشتار به بررسی ایدئولوژی احمد محمود، رمان نویس معاصر، با تکیه بر رمان "زمین سوخته" می‌پردازد. بی‌گمان آشنایی بهتر با ایدئولوژی او، موجب می‌شود تا دور از تعصب، به نقد و بررسی آثارش پرداخته شود. در این واکاوی، تنها بخش هایی از افکار و عقاید و آرمان‌های او مورد توجه است که بازتاب آن در "زمین سوخته" دیده شود. همچنین، سخنان و مصاحبه‌های انجام شده با او و نقدهای نوشته شده بر "زمین سوخته"، در کنار این رمان، مورد توجه قرار می‌گیرد. این نوشتار نشان می‌دهد گرچه احمد محمود، به دلیل اعتقاد به نویسندگی مستقل و خارج از چارچوب‌های حزبی ولی در عین حال داشتن ایدئولوژی خاص، از حزب توده کناره گرفته است اما رگه‌های تفکرات حزبی دوران جوانی‌اش به گونه‌ای آشکار در این رمان دیده می‌شود. او در "زمین سوخته" محله و شهری را ترسیم می‌کند که جهت گیری آن، به سوی مدینه فاضله ذهنی اوست و هر چند صحنه‌های به تصویر درآمده در رمان، در زمان جنگ و انقلاب و موقعیت‌های ویژه، دیده می‌شود اما احمد محمود اینها را با توجه به سوابق ذهنی اش، می‌بیند، تفسیر می‌کند و به تصویر می‌کشد.

واژگان کلیدی: احمد محمود، ایدئولوژی، حزب توده، "زمین سوخته"

درآمد

"مکتب مبارزاتی مارکسیسم"^۱ مکتبی برخاسته از فرهنگ اروپای پس از رنسانس و انقلاب صنعتی است و در زمینه مبارزات اجتماعی و شیوه‌های فعالیت عملی، پایه هایش بر فرهنگ و سنت‌های مبارزاتی اروپای غربی استوار است (حزب توده، ۱۳۸۷: ۳۸). مارکسیسم در زمان پیدایش (قرن ۱۹)، تئوری‌ها و روش‌های مبارزاتی خود را از سه جریان اجتماعی پیش روی خود گرفت:

۱- سنت‌های مبارزاتی آنارشیستی^۲ و تروریستی در روسیه و اروپای شرقی و جنوبی (بخش غیر صنعتی) (همان، ۴۱) علیه استبداد فئودالی، با شیوه تروریسم و بمب گذاری که چون مورد استقبال مردم قرار نگرفت، شکست خورد (همان، ۳۸ و ۳۹).

۲- سنت‌های مبارزاتی اتحادیه‌ای- صنفی کارگری و سندیکالیستی^۳ اروپای مرکزی و غربی (بخش صنعتی) (همان، ۴۱). در این نواحی، به دلیل رشد صنعت و تکنولوژی، "طبقه کارگر" به عنوان یک گروه اجتماعی جدید، توده قابل توجهی را تشکیل می‌داد. اساس مبارزات آنان رهایی طبقه کارگر از ستم و بدبختی‌ای بود که مسبب راماشین و صنعت می‌دانستند (همان، ۴۰).

۳- قیام‌های انقلابی قرن نوزدهم اروپا به ویژه "کمون پاریس" (همان، ۴۱) که قیامی مردمی بود و نه الهام گرفته از مکتبی خاص و رهبرانش نیز عمدتاً از قشر فقیر و بی‌وابستگی مکتبی بودند و مردم بسیاری در آن کشته شدند و این خود سبب انقلاب‌ها و قیام‌های بعدی شد. این در حالی است که ۲۲ سال از انتشار بیانیه مشهور کمونیستی می‌گذشت و مارکسیسم به عنوان مکتبی اجتماعی- فلسفی شکل گرفته بود اما نتوانسته بود در کارگران پاریس تأثیر بگذارد. "کمون پاریس" نشان داد، کارگران اگر متشکل و سازمان یافته عمل کنند، می‌توانند در شرایط خاص، حکومت را به دست بگیرند. این حرکت‌های انقلابی، سنت‌ها و شیوه‌های جدید مبارزاتی ارائه کرد از جمله: اعتصاب و کم کاری، تشکیل اتحادیه‌های کارگری و مبارزات صنفی (همان، ۴۰ و ۴۱).

در این میان، مارکس و انگلس درس‌های هر جریان را جمع بندی کرده، "مکتب مبارزاتی" ویژه‌ای به وجود آوردند (همان، ۴۱). بدین سان اساس تئوری انقلاب اجتماعی مارکسیسم (که امروزه "مشی توده‌ای" خوانده می‌شود و مبنای استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست سنتی است) (همان، ۴۳) بر این پایه نهاده شد: طبقه کارگر صنعتی، قلب و محور حرکت‌های اجتماعی است (همان، ۴۲) که «از طریق مبارزه اقتصادی (بوسیله سازمان‌های صنفی و اتحادیه‌ها) متشکل

می‌شود و در جریان این تشکل، "آگاهی صنفی" پیدا می‌کند (همان، ۴۳). «کمونیست‌ها باید با کار در درون اتحادیه‌ها، آگاهی کمونیستی را به "طبقه کارگر" تزریق کنند» سپس در شرایط مساعد (وضع انقلابی)، طبقه کارگر آگاه شده، تحت رهبری حزب خود (حزب کمونیست) دست به قیام می‌زند و حکومت را به دست می‌گیرد (همان).

در قرن بیستم، لنین که دریافته بود تئوری‌های مارکس و انگلس فاقد کارایی است، نظریه‌های آنان را کامل‌تر کرد و در روسیه که یک کشور عقب مانده دهقانی بود، مارکسیسمی مطابق تئوری‌های خود به حکومت رساند (همان، ۴۳ و ۴۴). لنین به ادبیات بسیار اهمیت می‌داد و معتقد بود تمام ادبیات سوسیال دموکراسی باید به ادبیات حزبی بدل شود تا بتواند وظایف خود را به انجام برساند (لنین، ۱۳۵۸: ۱۶). این تئوری او، از عقاید مارکس و انگلس اما با وضوح بیشتر، مشتق شده بود (همان، ۲۲). لنین، دادن کمک ایدئولوژی به نویسندگان را وظیفه می‌دانست (همان، ۲۰). وی توانست ماکسیم گورکی سرخورده و رمانتیک را به مبارزی متعهد بدل کند (همان، ۴۲)، تا جایی که گورکی از اولین هنرمندانی شناخته می‌شود که هنر و ادبیات کارگری را پایه‌گذاری کردند (همان، ۴۱). می‌توان تا حدودی پی برد که چرا روشنفکران و هنرمندان، جذب تفکرات مارکسیستی شدند؛ به قول جورج استاینر [اشتاینر]: «نویسندگان، خواه به طور غریزی و خواه در نتیجه تفکر و تأمل، همواره از موقعیت خاص خود در ایده تئوری کمونیسم آگاه بوده‌اند. کمونیسم را جدی گرفته‌اند، زیرا کمونیسم ایشان را جدی گرفته است. بنابراین، هر تاریخی درباره رابطه کمونیسم و ادبیات جدید، از پاره‌ای جهات، تاریخ هر دو آنهاست» (استاینر، ۱۳۸۷: ش ۱۸، ۶۷-۲۴). «مارکسیسم، دوران رونق و شکوفایی خود را نه مدیون نظریات فلسفی، بلکه مدیون شهرتی است که در دنیای سرشار از ستم و بی‌عدالتی و از خود بیگانگی، بعنوان "مکتب مبارزه" بدست آورد»^۴ (حزب توده، ۱۳۸۷: ۳۷). البته با گذشت زمان، این جاذبه از میان رفت و در دهه ۱۹۷۰ میلادی، بحران مارکسیسم آشکار شد (حزب توده، ۱۳۸۷: ۳۷).

در مورد مارکسیست در ایران باید گفت که این مکتب، نه به عنوان مکتبی برخاسته از کاوش‌های نظری اندیشمندان ایرانی و مبتنی بر سنن فرهنگی جامعه بلکه به عنوان مکتب وارداتی، از سوی یک ابرقدرت بیگانه به فرهنگ جامعه ایرانی نفوذ کرد (همان، ۶۴). مبارزه مارکسیست‌ها در ایران، از مدتها پیش از تاسیس حزب توده و حتی کمی پیش از حزب کمونیست ایران آغاز شده بود. معمولاً زمان شکل‌گیری مارکسیست‌ها در ایران را به سه دوران "سوسیال دموکراسی"، "کمونیستی" و "توده‌ای" تقسیم می‌کنند (طبری، ۱۳۶۶: ۱۴). جریان سوسیال دموکراسی، مقدمه تشکیل حزب کمونیست ایران بود که در ماه مه ۱۹۱۷ (اواخر جنگ جهانی اول) در محله "صابونچی" باکو با عنوان "حزب عدالت" تشکیل شد (همان، ۱۶). بعد از لو رفتن حزب کمونیست و بازداشت ۵۳ نفر از اعضای^۵ آن در سال ۱۳۱۶ (همان، ۲۰)، به دلیل تجربه‌ای که از شکست این حزب در ایران وجود داشت و نیز به علت وجود قانون ضد کمونیستی سال ۱۳۱۰، تصمیم به تشکیل حزبی با پوشش ملی و غیر کمونیستی گرفته شد تا کمونیست‌ها بتوانند از پشت پرده، این حزب را اداره کنند (حزب توده، ۱۳۸۷: ۸۹). بدین سان "حزب توده ایران" در ۱۵ مهر ۱۳۲۰ ایجاد شد (همان، ۹۴).

توسعه واقعی مارکسیسم در ایران نیز به عنوان یک جریان سیاسی، در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ش. رخ داد (همان، ۶۴). دوران نوجوانی و جوانی احمد محمود مصادف بود با همین سال‌ها. بعد از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال کشور توسط "متفقین" (آمریکا، انگلیس و شوروی)، شرایط سیاسی جدیدی در ایران پدید آمد (حزب توده، ۱۳۸۷: ۶۴) و به دنبال در هم ریختن نظام استبدادی شانزده ساله و در فضای نسبتاً آزاد جدید، گروه‌ها و احزاب زیادی از دل مردم سر برآورد یا با حمایت روس‌ها و انگلیسی‌ها که بخش بزرگی از ایران را در اشغال داشتند، شکل گرفت (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۷). جریان فکری چپ نیز با رهبری "حزب توده ایران" در مهرماه ۱۳۲۰ به وسیله اعضای اصلی و سرسخت "گروه ۵۳ نفر" تاسیس شد^۶ (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۲). در فروردین ۱۳۲۲ "سازمان جوانان حزب توده" تشکیل شد که اعضای آن ۱۳ تا ۲۳ سال سن داشتند و پس از ۲۳ سالگی به عضویت حزب توده درمی‌آمدند (همان). محمود نیز به عضویت این حزب درآمد و از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۶ (۱۹۵۷-۱۹۴۹ میلادی) در این سازمان فعالیت

می‌کرد (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۶۰). سرانجام، فعالیت در حزب موجب گرفتاری او در سیاست شد (گلستان، ۱۳۸۳: ۴۹) و در آغاز دهه ۳۰ به زندان افتاد (دست‌غیب، ۱۳۷۸: ۹). حمایت حزب از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و نیز واگذاری تشکیلات حزب توده به فرقه‌دموکرات آذربایجان و شرکت در کابینه‌ائتلافی قوام، سبب تردید و انتقاد برخی اعضای برجسته و هواداران حزب شد (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۳). از طرفی دیگر، حزب با دولت مصدق مخالفت می‌کرد و سرانجام، حرکات تنش‌زایش، موجبات شکست نهضت ملی کردن صنعت نفت را فراهم کرد (همان، ۱۱۴ و ۱۱۵) و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با هماهنگی و همکاری آمریکا، انگلیس و شاه، سبب سرنگونی دولت مصدق شد. دکتر مصدق و اطرافیانش بازداشت و محاکمه شدند. رهبران رده بالای حزب توده به اروپای شرقی گریختند و اعضای حزب نیز یا به رژیم پیوستند یا کشته و زندانی شدند (همان، ۱۲۹). محمود نیز که پس از آزادی از زندان، دوره سربازی را در دانشکده‌افسری می‌گذراند، درگیر فعالیت‌های سیاسی شد و در کودتای ۲۸ مرداد به زندان افتاد و به بندر لنگه تبعید شد (دست‌غیب، ۱۳۷۸: ۹-۱۱). او مشاهدات و خاطراتش را از این ایام و در مورد زندانیان سیاسی، در "داستان یک شهر" منعکس کرده است (همان، ۱۱۰ و ۱۱) و واقعیت‌های تاریخی را فدای خوش آمد سران خیانتکار حزب نساخته است (همان، ۱۱۸). محمود پس از بازگشت از تبعید در سال ۱۳۳۶، مشاهده کرد که شرایط، دگرگون شده است و همه به دنبال کار و زندگی افتاده‌اند. پس به اجبار تحصیل را نیمه‌کاره رها کرد (گلستان، ۱۳۸۳: ۷) و برای گذران زندگی به دنبال کار افتاد اما چون از نظر حاکمیت، فاقد حقوق اجتماعی بود جایی استخدامش نمی‌کردند (همان، ۴۹). تا اینکه مهندس محمد امین البرزی، با مسئولیت خود، او را به عنوان "سرپرست حوزه عمرانی لرستان" معرفی و استخدام کرد. اما سودجویی و پول‌خوری همکاران، او را وادار به استعفا کرد (دست‌غیب، ۱۳۷۸: ۱۳). به قول محمود، اگر بنا باشد مشاغلی را که داشته شمارش کند از بیست می‌گذرد. او بی‌قراری و ناسازگاری دوران جوانیش را دلیل ناپایداری در مشاغلش می‌داند (گلستان، ۱۳۸۳: ۷)؛ هرچند می‌توان دلیل دیگرش را اهمیت و ارزشی دانست که برای اعتقادش قایل بود و حاضر نبود از آنها دست بکشد؛ حتی اگر سبب شود از شغلی عزیز به شغلی حقیض بیفتد یا گرفتار بیکاری شود. محمود بعد از انقلاب خود را بازخرید کرد تا به گفته خودش، به درد درمان ناپذیری که همه عمر با او بود سامان دهد و آن، درد اندیشیدن و نوشتن پایدار و سمج است (همان). محمود، انسانی بود عدالت‌خواه، انسان دوست، ستم‌ستیز، طرفدار استقلال و آزادی و وطن دوست. او نویسنده روشنفکری بود که روزگاری جذب تفکرات توده‌ای شد و هرچند بعدها از حزب کناره گرفت اما به گفته خودش، افکاری را برای خودش نگه داشت و به آنها پایبند بود. او ایدئولوژی خاص خود را داشت و در درون خود به باور و اعتقادی رسیده بود که برایش مقدس بود و برای این اعتقاد و با این اعتقاد قلم می‌زد.

دلیل مبنا قرار دادن این رمان، حساسیت‌هایی است که این رمان به عنوان رمان جنگ داشته است. همچنین به اعتقاد برخی منتقدین، از جمله گلشیری و میر عابدینی، "زمین سوخته"، ادامه رمان "همسایه‌ها" و "داستان یک شهر" است و بدین سان این سه اثر، یک سه‌گانه (تریولوژی)^۷ است. بنابراین می‌توان گفت ادامه همان تفکری که محمود در آن دو رمان داشته، در این رمان نیز دنبال می‌شود.^۸ گلشیری معتقد است احمد محمود در این سه رمان، به سه مقطع مهم در تاریخ سیاسی اجتماعی معاصر نظر داشته است و این سه رمان، به هم پیوسته‌اند. او از دو جنبه به بررسی این سه رمان می‌پردازد تا این پیوستگی را اثبات کند: نظرگاه و تکنیک نقل رمان (۱۳۸۰، ج ۱: ۳۴۰). از جنبه نظرگاه، ناقل در هر سه رمان، اول شخص مفرد است. در همسایه‌ها، خالد از کودکی تا ۱۸ سالگی و زندان و سربازی؛ در داستان یک شهر باز همان خالد اما دارای خاطرات سیاسی که ظاهراً باید خاطراتش را در همسایه‌ها جست. البته خالد همسایه‌ها فاقد تحصیلات دانشگاهی است و خالد داستان یک شهر، افسر وظیفه تبعیدی سرباز صفر شده (همان، ۳۴۰ و ۳۴۱). سرانجام راوی "زمین سوخته" که همان خالد سیاسی شده همسایه‌ها است (همان، ۳۶۳). از جنبه تکنیک نقل رمان نیز «هر سه رمان یا ثبت روزمره وقایع عینی است و یا ثبت خاطرات سیاسی - شخصی» (همان، ۳۴۶) اما در "زمین سوخته" با این تفاوت که ناقل، گذشته شخصی و سیاسی ندارد ولی از روی سخن

و رفتار اطرافیان می‌توان حدث زد گذشته و ماجراهایی برای خودش داشته است (همان، ۳۵۵ و ۳۵۶). به اعتقاد گلشیری، صرف نظر از تکرار بعضی آدم‌ها در رمان‌های بعدی و شرح ادامه زندگی شان، رفتار نویسنده با تپهای ساده و تپهای تاریخی و سیاسی در هر سه رمان یکسان است (همان، ۳۴۰). میرعابدینی نیز معتقد است "همسایه‌ها"، بخش نخست از رمان سه قسمتی‌ای است که بخش‌های دیگرش با نام‌های "داستان یک شهر" و "زمین سوخته" منتشر شده است (۱۳۸۶، ج ۲: ۴۸۱). او معتقد است احمد محمود «با قرار دادن خالد در مراحل زمانی متفاوت و از طریق تشریح زندگی او، وقایع تاثیر گذار بر زندگی روشنفکران را از خلال شرح زندگی مردم عادی، نشان می‌دهد» (همان، ج ۳ و ۴: ۱۰۰۹).

هرچند تفکرات و اعتقادات انسان در گذر زمان و مکان تغییر می‌کند و ثابت نمی‌ماند اما در این نوشتار، سعی ما بر این است که ایدئولوژی احمد محمود را بر مبنای رمان "زمین سوخته" بررسی کنیم. بنابراین، هر آنچه در این پژوهش بیان می‌شود جزئی و حتمی نیست بلکه به دوره‌ای محدود از زندگی نویسنده تعلق دارد.

بررسی ایدئولوژی احمد محمود

* سیاسی نویسی

به عنوان پیش زمینه این پرسش مطرح می‌شود که آیا نویسندگی محمود، برگرفته از پیشینه تفکرات حزبی اوست؟ او، خود می‌گوید که در جوانی وابسته به سازمان جوانان حزب توده بود و در آن زمان، این تنها حزبی بود که به سمت طبقات محروم حرکت می‌کرد و اغلب نویسندگانی که از درون این جریان پیدا شدند، همین گونه می‌اندیشیدند. سپس بیان می‌کند که البته کسانی نپسندیدند و از آن جریان جدا شدند اما کسانی که در آن تفکر ماندند، حتی اگر جدا شدند، باز بخشی از آن اندیشه را حفظ کردند که این، روی کارشان تاثیر گذاشت (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۸۹). وی بیان می‌کند که روزگاری به مسائل سیاسی مملکت فکر می‌کرده و اکنون نیز می‌اندیشد، اما روزگاری در قالب یک حزب بوده و بعدها به این نتیجه رسیده که حتی اگر بخشی از تفکر آن حزب را برای خود حفظ کند، نباید در چهارچوب هیچ حزبی بگنجد (گلستان، ۱۳۸۳: ۷۲). در مصاحبه‌ای، هنگامی که بیان می‌کند از آثار میلان کوندرا خوشش نمی‌آید، مصاحبه‌گر می‌پرسد که آیا دلیلش ضد کمونیست بودن کوندرا است، و محمود پاسخ می‌دهد: «نه، اصلاً من کمونیست نیستم، که او ضد کمونیست باشد و من از او بدم بیاید مگر من کمونیست‌ام؟» (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۲۰۵).^۹ شاید این صریح‌ترین اذعان محمود باشد بر کمونیست نبودنش. می‌توان نتیجه گرفت که محمود از آن دسته بوده که از آن جریان جدا شدند اما بخشی از اندیشه‌های آن جریان را حفظ کردند و این روی آثار هنریشان تاثیر گذاشت. حتی می‌بینیم در پاسخ به پرسش سلیم عبدالامیر مبنی بر اینکه آیا بعد از تبعید شدن به بندر لنگه، حزب با او تماسی برقرار کرده و در بند لنگه تشکیلاتی داشته یا نه، پاسخ می‌دهد: «از سال ۱۳۳۶ رابطه‌ام را قطع کردم^{۱۰} تا در نوشتن مستقل باشم چون من معتقدم که نویسنده نباید در چارچوب سازمان‌های سیاسی و احزاب بگنجد، زیرا تبدیل می‌شود به یک وسیله تبلیغاتی برای حزب یا سازمان. نویسنده با حفظ ایدئولوژی مورد تاییدش باید مستقل باشد. و همین بود که از سال ۱۳۳۶ که ارتباطات قطع شد، دیگر تاکنون هیچ گاه رابطه‌ای نداشته‌ام» (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۷۳). این البته خلاف عقیده لنین است که می‌گفت ادبیات سوسیال دموکراسی باید حزبی شود تا بتواند به وظایف خود عمل کند (لنین، ۱۳۵۸: ۱۶). مهدی قریب معتقد است اینکه محمود، تاریخ تراژیک معاصر میهنمان را کشف و بازآفرینی کرده (داستان یک شهر) و ماجرای دردناک فرزندان این مرز و بوم را به تصویر کشیده است، نباید قربانی نقادی‌های ساده لوحانه یا مغرضانه شده یا منتسب به مکتب یا ایدئولوژی خاصی شود که هیچ سختیتی با آن ندارد (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۳۴۶). محمود در رابطه با بعد از بازگشتش از تبعید می‌گوید: «دیدم اگر بخوام بنویسم، باید مستقل باشم، آزاد باشم. باید با توجه به تجارب و زندگی و شعور و شناختم، افکار خودم را داشته باشم اما در هیچ چارچوبی ننگنم. این بود که از سال سی و شش به بعد که ارتباطات حزبی از هم گسست، دیگر به هیچ تشکیلاتی نپیوستم. مجموعه افکار خودم را البته داشتم، مثل حالا که دارم، مثل

هر کس که افکار خاص خودش را دارد» (گلستان، ۱۳۸۳: ۵۰). او در پاسخ به این پرسش گلستان که «کسی می‌گفت بهتر است دولت خرج زندگی نویسندگان را تامین کند و نویسنده فقط بنشیند و بنویسد!» (همان، ۷۹)، می‌گوید: «خطرناک است! باعث فساد می‌شود. نویسنده می‌رود زیر چتر دولت که بدتر است از عضویت در حزب» (همان). محمود در رابطه با تعهد نویسندگی می‌گوید: «تا به تعهد اشاره می‌شود بلافاصله تعهد سیاسی به ذهن متبادر می‌شود، نه اینکه نویسنده نباید به سیاست فکر کند. چه بخواهد چه نخواهد به سیاست فکر می‌کند. نه اینکه نویسنده نباید جهان بینی داشته باشد، حتما باید داشته باشد، اما نباید در چهارچوب و قالب خاصی فکر کند. وقتی نویسنده در یک چهارچوب گنجید، تبدیل می‌شود به یک آلت فعل. تبدیل می‌شود به یک وسیله تبلیغاتی. هر انسان، هم اثر می‌گذارد، هم اثر می‌پذیرد. مجموعه افکار نویسنده می‌تواند کمابیش با مجموعه افکار خاصی از سیاست هماهنگی داشته باشد. اما این به آن معنا نیست که او در یک چهارچوب، محدود و محبوس شود... متعهد بودن، به آن معنا که مدافع و مبلغ جریان خاصی باشد از نظر من قابل قبول نیست» (گلستان، ۱۳۸۳: ۳۸ و ۳۹). او تعهد را در این حد می‌پذیرد که «نویسنده به خودش و به جامعه دروغ نگوید و نگاهش به جهان - دست کم - برای خودش مشخص باشد و به عبارت دیگر جهان بینی داشته باشد» (همان، ۳۹).

سلیم عبدالامیر، محمود را رمان نویسی سیاسی معرفی می‌کند؛ به این معنا که آثارش واقعی است و مسایل اجتماعی - سیاسی را مطرح می‌کند (و نه به معنای حزبی تک رو با نگاه محدود). البته محمود نیز ظاهراً مخالفتی با این گفته ندارد (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۷۹) اما معتقد است وجه غالب داستان هایش سیاسی نیست بلکه آدمها به ناچار سیاسی شده‌اند و سیاست به آنها تحمیل شده و اگر او بخواهد به یک شخصیت پردازد، ناگزیر است به سیاسی بودنش نیز پردازد (همان، ۲۱۷). او در پاسخ به این پرسش گلستان که: «جای سیاست در رمان‌های شما کجاست؟» پاسخ می‌دهد: «سیاست بخشی از زندگی ماست و هیچ کارش هم نمی‌توانیم بکنیم... سیاست باید در داستان باشد، اما نه مثل توطئه‌ای از پیش تدوین شده و از پیش شناخته شده. داستان نباید به یک اعلامیه سیاسی بدل شود» (گلستان، ۱۳۸۳: ۴۶). او معتقد است سیاست، بخشی از کار نویسنده است اما نه همه کارش (همان، ۴۷). از دید او، هنرمند باید حتماً ایدئولوژی و جهان بینی خودش را داشته باشد زیرا بدون ایدئولوژی و نگاه خاص به جهان، تکلیف داستانی که می‌نویسد روشن نیست و تناقضات عجیبی به وجود می‌آید. بنابراین نباید از ایدئولوژی بترسد بلکه باید هوشیار باشد و استقلال خود را حفظ کند (همان). با این حال میر عابدینی معتقد است در "زمین سوخته" تز نویسنده از لابه لای گفتگوها دنبال می‌شود (۱۳۸۶، ج ۳: ۴۰ و ۹۱۰) و محمود از واقع نگاری رئالیستی عدول می‌کند و تحلیل سیاسی خاصی بر روند وصف واقعت پیشی می‌گیرد، تا آنجا که دختران و پسران مسلح با هم نگرهبانی می‌دهند [۲۱۹] یا آژیتاتور حزبی^{۱۱}، مردم را از گورستان به سوی جبهه‌ها فرا می‌خواند [۲۵۷]، یا جوان میانه بالایی، غرق در نوار فشنگ و تفنگ، دوستان، برادران و رفقا را به مبارزه با دشمن برمی‌انگیزد [۲۵۶] (همان، ۹۱۱). او معتقد است محمود به جای تصویر کردن جامعه، اندیشه‌های خود را درباره آن بیان کرده است (همان). به قول دستغیب: «مبارزه‌های سیاسی دهه سی تا پنجاه، هنوز بر اندیشه او حاکم است» (۱۳۷۸: ۲۱). گلشیری معتقد است در "زمین سوخته"، واقعت تحریف می‌شود. مثلاً سخن از دختران لچک به سر اسلحه به دست می‌رود [۱۴۵] و یا مراسم تشییع شهدا در بهشت آباد مانند مراسم پر شور در یک میتینگ حزبی نشان داده می‌شود [۲۵۷-۲۵۵] (۱۳۸۰، ج ۱: ۳۶۱). به اعتقاد وی، چون "همسایه‌ها"، "داستان یک شهر" و "زمین سوخته" حوادث سال‌های مهمی را به تصویر کشیده‌اند و نیز به دلیل شیوه برخورد محمود با وقایع و اشخاص تاریخی، می‌توان این سه رمان را به عنوان رمان‌های سیاسی و اجتماعی نگرست (همان، ۳۳۹ و ۳۴۰). در "زمین سوخته"، سربازها سرودهای خلقی می‌خوانند (۱۲۷)، دختر جوانی، بیت خلقی بر دیوار می‌نویسد (۹۱)، محمد مکانیک در بحثی که با حاج افتخار دارد، مثل یک تئورسین حزبی عمل می‌کند [۲۹۲] (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۴)، روی کارگر تاکید خاصی است، خصوصاً محمد مکانیک و انگشت قطع شده اش «که نمادی از رنج کشیدگی و علامت برجسته‌ی طبقه‌ی اوست» (همان). کل شعبان

که بعد از گران فروشی هایش، مغازه‌اش توسط مردم غارت شده، طلب کارانه از انقلاب می‌نالد و بحث کمونیست‌ها و بلشویک‌ها^{۱۳} را به میان می‌کشد؛ همان‌ها که می‌خواهند زن آدم اشتراکی باشد (۲۱۳) و در اینجا، نویسنده بهره برداری خود را از داستان می‌کند. و یا وقتی دولت قصد دارد ارزاق عمومی را جیره بندی کند (۲۴۳) و شکری شاکری (۲۴۴) و کل شعبان (۲۴۳) ناراضی اند، کل شعبان بحث مملکت بلشویکی و کمونیستی را به میان می‌کشد که در آنجا این اتفاق می‌افتد و البته امثال زن محمد مکانیک و پدر گلابتون که از اقشار ضعیف جامعه هستند، از جیره بندی راضی اند (۲۴۴) و باز نویسنده، با دخالت مستقیم در داستان، هدف خود را دنبال می‌کند.

نتیجه اینکه هر چند محمود معتقد است «وقتی به اینجا رسیدیم که سیاست بخشی از زندگی ما هست، نویسنده چطور می‌تواند عوامل داستانش را که مهم‌ترین آدم‌ها هستند، از جامعه بگیرد، ضدعفونیشان کند و بعد بیاورد بگذارشان توی داستان» (گلستان، ۱۳۸۳: ۴۶)، اما به نظر می‌رسد چاشنی سیاست در «زمین سوخته» کمی زیاد شده و آن را به یک اعلامیه سیاسی بدل کرده است!

* اعتقاد به طبقه روشنفکر (نویسنده)

محمود نقطه مشترک روشنفکران جوامع مختلف را در تعریف «تفکر» می‌داند اما معتقد است در کشورهای جهان سوم، به سبب تحمل کم حکومت‌ها در انتقاد پذیری، چوب تهمت و تکفیر بلند می‌شود و این، موجب احتیاط می‌شود و شجاعت را از روشنفکر می‌گیرد. بنابراین سبب می‌شود که او در حوزه تفکر بماند و به قلمروی عمل وارد نشود و این خود سبب گرفتاری او در نوعی افراط و تفریط می‌شود. یعنی وقتی می‌بیند که نمی‌شود گفت، دست به کارهایی می‌زند که در یک محیط سالم نیازی به آن نیست. مثلاً به ادبیات مخفی پناه می‌برد و در حقیقت اثرش نوعی اعلام جنگ است و یا محتاط می‌شود و خود سانسور؛ در حالی که روشنفکر، وجدان بیدار جامعه است و تا ناسامانی‌ها سامان نگیرد، معذب است و اگر حکومت‌ها منصف باشند می‌توانند از آن بهره بگیرند (همان، ۱۳۸۵: ۶۹). او می‌گوید: «امروز، نویسنده شاهدهی است که در دادگاه تاریخ، خود مدعی و مدعی علیه هم هست. می‌بیند و ماجراها را گزارش می‌کند و خود نیز در خلق ماجراها سهیم است. شرایط چنان است که نویسنده نمیتواند از حوادث بر کنار باشد و از سر سیری بنویسد و نثر زیبا بپردازد» (محمود «اعطا»، ۱۳۸۴: ۲۵) بلکه باید صادق باشد و به خودش و مردم دروغ نگوید و این یعنی نویسنده متعهد (گلستان، ۱۳۸۳: ۳۸). به اعتقاد «گرامشی»، یک ایدئولوژی سازنده، زمینه‌ای ایجاد می‌کند تا انسانها از موقعیت خود آگاه شوند و پیکار کنند و روشنفکران می‌توانند در ایجاد ایدئولوژی نقش داشته باشند (مک‌لنن، ۱۳۸۵: ۵۸). در تفکر و ایدئولوژی محمود نیز روشنفکر (و خصوصاً نویسنده به عنوان فردی از این طبقه) جایگاه ویژه‌ای دارد و مسئولیت آگاهی بخشی جامعه بر دوش این طبقه قرار می‌گیرد؛ هر چند وی معتقد است «داستان نویس... انقلاب ساز نیست» (گلستان، ۱۳۸۳: ۷۲). شاید بتوان گفت «زمین سوخته» حول محور وظیفه یک روشنفکر در جامعه می‌چرخد. برای روشن شدن دیدگاه محمود در رابطه با روشنفکران و وظایفشان در جامعه، نگاهی به رمان می‌اندازیم:

کیستی و دلیل منفعل بودن راوی «زمین سوخته»، از مسایلی است که اغلب نقادان این رمان به آن پرداخته اند. گلشیری بعد از بیان چند نظر، سرانجام به این نتیجه می‌رسد که راوی زمین سوخته «همان خالد سیاسی شده همسایه هاست که در داستان یک شهر دو پاره شد، پاره‌ای بندی حماسه‌های گذشته و پاره‌ای غرقه لجه روزگار پس از ۱۳۳۳ و اینک از همان سالها به مقطع جنگ ایران و عراق پرتاب شده است تا چون روح سرگردانی شاهد باشد، اما از آنجا که بر هیچ جایی نایستاده است و از هیچ منظری جز همان چارچوب خاک شده خالد همسایه‌ها و داستان یک شهر بر این گسترده نمی‌نگرد حاصل زمین سوخته‌ای است به معنی دقیق آن که او به راستی بر آن پرسه می‌زند» (۱۳۸۰، ج ۱: ۳۶۳). دستغیب معتقد است اگر اشاره انگشت محمد مکانیک به راوی باشد، دلالت بر غیر فعال بودن راوی در مساله جنگ دارد و اگر راوی، نماد انسان‌های صرفاً شاهد و شنونده‌ی جنگ باشد، اشارتی ناقص است. از طرفی نمی‌توان آن را متوجه کل انسانیت دانست زیرا در هر حال اسیر شرایطی هستند که محصول قرن‌ها

شرایط ناهمساز اجتماعی و تاریخی است. بنابراین در اینجا تکلیف سرمایه سالاران جهانی و سرسپرده‌هایشان که این جنگ را تحمیل کردند چه می‌شود؟ (۱۳۷۸: ۱۶۰ و ۱۶۱) اما به گفته خود محمود، راوی داستان، نویسنده است و نویسنده به اعتبار خلاقیت هنریش قدر اول روشنفکری را دارد. او بیان می‌کند که آگاهانه راوی را منفعل کرده و در انتهای داستان نیز انگشت محمد مکانیک، راوی و در واقع کل جریان روشنفکری منفعل را متهم می‌کند و البته این اشاره به سمت خبرنگار که او نیز روشنفکر است، می‌باشد؛ خبرنگاری که به قول راوی، دماغ خیلی گنده‌ای دارد^{۱۴} ("گنده" یا "گنده" دماغی روزنامه نویس) و لبانش می‌جنبد اما انگار حرف نمی‌زند و صدایش شنیده نمی‌شود (جنبش لب‌ها و تظاهر به حرف زدن) (گلستان، ۱۳۸۳: ۱۶۴). محمود این گونه روشنفکران را بر نمی‌تابد؛ روشنفکرانی مثل راوی "زمین سوخته" که هرچند در جمع مردم‌اندا همیشه در حاشیه حرکت می‌کنند و در پوسته خود حبس‌اندطوری که حتی نامشان نیز برای مردم دانسته نیست چه رسد به افکارشان!

محمود سعی دارد بین توده‌های مردم (مخصوصا محرومان) و طبقه روشنفکر جامعه ارتباط برقرار کند. او معتقد است روشنفکران، کاری برای قربانیان جنگ و جنگ زدگان نکردند (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۷۶ و ۱۷۷). البته دلیلش را کم‌تحمیلی حکومت‌ها در کشورهای جهان سوم می‌داند (گلستان، ۱۳۸۳: ۶۸) که ایجاب می‌کند روشنفکر اول شهید شود و بعد نقشش را بازی کند (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۷۷). اگر بپذیریم که خالد، به سبب تحصیلات دانشگاهی، روشنفکر محسوب می‌شود، پس او و راوی هر دو نماد روشنفکری هستند اما خالد، روشنفکری است که از نابسامانی‌ها معذب است و هرچند ابتدا منفعل بوده و سالهای عمرش را تنها به تحصیل علم پرداخته (۱۰۱) اما این جنگ، او را از انفعال خارج کرده و بنابراین با مردم رابطه برقرار می‌کند و نسبت به آنها احساس همدردی دارد (۸۲، ۷۲ و ۸۳) و هرچند بخشنامه دولت را بهانه ماندن در شهر کرده اما حقیقت چیز دیگری است. او در لحظاتی دچار تردید می‌شود و قصد گریز از مهلکه را دارد (۱۰۱) اما در نهایت جان بر سر اعتقاد خود می‌گذارد و با شهادت خویش، همان وظیفه‌ای را که محمود از روشنفکران توقع دارد، به انجام می‌رساند. نگاه‌های غریب او در روزهای آخر عمر که راوی را از خود می‌راند؛ «انگار غریبه‌ای که با التماس آشنائی می‌خواهد و انگار آشنائی که با حسرت به غربت می‌رود» (۱۲۵) و حتی بعد از مرگ نیز این نگاه را دارد؛ «نگاهی که دعوت می‌کند و پس می‌راند» (۱۴۷)، همه نشان از جدا شدن راه او از راوی روشنفکر منفعل دارد؛ راوی‌ای که درد مردم، او را می‌آشوبد و عاطفه‌اش را تحریک می‌کند؛ مثلاً شنیدن درد دل نرگس (۱۷۴)، اما قدمی برای حل مشکلاتشان بر نمی‌دارد و گاه سخنانی بیان می‌کند که گویی اصلاً در این وادی نیست و بی‌خبر از اطراف خود است؛ مثلاً سکوت نسبت به گران فروشی‌های کل شعبان (۱۷۴) و تعجب از اینکه چرا مردم نفرینش می‌کنند! (۹۷ و ۱۰۰) و یا آنگاه که خانواده‌اش قصد خروج از شهر را دارند، بردن یک کیف دستی را کافی می‌داند زیرا که دوام جنگ را بیش از دو سه هفته نمی‌داند (۳۵). او همان ویژگی‌هایی را دارد که گرامشی برای روشنفکران سنتی قایل است. گرامشی معتقد به تفاوت میان روشنفکران "سنتی" و "سازمند" است و روشنفکران سنتی را، آن دسته از روشنفکران می‌داند که از سر خطا، خود را مستقل از طبقات اجتماعی - سیاسی می‌دانند در حالی که روشنفکر سازمند، در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، ایدئولوژی طبقه خود را تبیین می‌کند (مک للان، ۱۳۸۵: ۵۹). نکته دیگر اینکه راوی زمین سوخته، روشنفکر خود سانسور نیست زیرا ظاهراً دلیلی برای این کار در داستان به نظر نمی‌رسد بلکه او مدام در نوسان است؛ مثلاً وقتی همه برادرانش قصد خروج از شهر را دارند و خطر ماندن را گوشزد می‌کنند، نمی‌رود؛ گویی می‌خواهد بماند تا وظیفه‌اش را کامل به انجام برساند (۸۹) اما با وجود ماندن، همچنان منفعل باقی می‌ماند و تنها نظاره‌گر. حتی در انتهای داستان که به خانه خود بازمی‌گردد، در این فکر است که زودتر صبح شود تا لباس هایش را از خانه ننه باران بردارد و «د برو که رفتی» (۳۱۵). البته هرچند با شهادت خالد، راوی در سیاهی [ناامیدی]، خلاء [پوچی] و سرما [انجماد و سکون] سقوط می‌کند (۱۴۸) اما بعد از حضور در محله ننه باران، آرام آرام به سمت تغییر پیش می‌رود و شهادت باران و در نهایت اهل محل و اشاره دست محمد مکانیک، او را با وظیفه‌اش آشنا می‌کند. او باید بفهمد که شهید، عزادار نمی‌خواهد

بلکه رهرو می‌خواهد. راوی زنده می‌ماند تا تکلیف خون‌های به ناحق ریخته شده معلوم شود و دشمن از مرزها بیرون رانده شود. او باید بماند تا رسالتی را که دکتر شیدا برای زنده‌ها قایل است به انجام برساند (۱۳۹).

* اعتقاد و اعتماد به نیروی توده‌ها^{۱۵}

از خصایص داستان نویسی ماکسیم گورکی این است که توده‌ها را نیروهای اصلی و سازنده تاریخ می‌داند (ادبیات کارگری، ۴۵). این مساله را در آثار محمود نیز می‌بینیم. اعتقاد محمود به مردم، اعتقادی ایدئولوژیکی است. «مردم در زمین سوخته حتی آنجا که به شکل توده‌ای بی‌شکل و بی‌هویت حاضر می‌شوند، حضوری کارگشا، موثر و تاریخ ساز دارند» (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۱ و ۱۰۲). مردم، بی‌آنکه کسی چیزی به آنها یاد دهد، راه مقابله و مقاومت را می‌آموزند (۳۱) و اگر به آنها آمادگی داده شود (۱۰)، بی‌نیاز به ارتش و تنها با نیروی خودشان (۱۵) می‌توانند به زودی دشمن را بیرون کنند (۳۶). تشکیل گروه‌های مردمی برای جنگیدن با عراق (۲۳)، سنگر سازی در خیابان‌ها توسط مردم، کارگران و کارمندان و ساخت کوکتل مولوتف (۲۵-۲۷ و ۵۰ و ۶۹)، آمادگی و دلهره نداشتن مردم از حمله عراق (۲۱) و خلاصه انجام هر کار مشترک... صحنه‌هایی از رمان است که قدرت مردم را به نمایش می‌گذارد. البته مقصود محمود از بی‌نیازی به ارتش، نه بی‌نیازی ذاتی کشور به نیروی نظامی است بلکه مقصود این است که در آن برهه که تازه انقلاب شده و نیروی نظامی هنوز به انسجام نرسیده، و مملکت درگیر صدها مشکل داخلی است، می‌توان به مردم اعتماد کرد و به آنان آمادگی و امکانات داد تا خود به دفاع از سرزمینشان پردازند و در داستان نیز می‌بینیم که بعد از گذشت مدتی از آغاز جنگ، آهسته آهسته نیروی نظامی آمادگی و توان خود را به دست می‌آورد و در کنار مردم به دفاع از میهن می‌پردازد (مثلاً ۱۶۱). همان‌طور که پیشتر بیان شد قیام‌های انقلابی قرن نوزدهم اروپا، قیام‌هایی مردمی بودند که از مکتبی خاص‌الهام نگرفته بودند و رهبران‌شان نیز عمدتاً از قشر فقیر و بی‌وابستگی مکتبی بودند و این نشان می‌داد که اگر کارگران به شکل سازمان یافته عمل کنند، می‌توانند پیروز شوند و در شرایط خاص، حکومت را به دست بگیرند. شیوه‌های مبارزاتی آنان نیز اعتصاب و... بود. صحنه‌هایی از این دست را در "زمین سوخته" در سطور پیشین نشان دادیم و نیز می‌توان به اعتصابات مردم برای آزادی ننه باران و عادل... اشاره کرد که به پیروزی می‌انجامد و البته رهبری این اعتصابات نیز بر عهده مردم است.

خصیصه دیگر داستان‌های گورکی، قهرمانان داستان هایش است که از میان توده‌های محروم انتخاب شده‌اند (ادبیات کارگری، ۴۵). این مساله در مورد محمود نیز صدق می‌کند و هرچند وی روی نیروی توده‌ها تاکید دارد اما این توده‌ها اغلب از طبقه محروم و فقیرند. هم‌اینان هستند که همدیگر را درک می‌کنند و با وجود فقر، سعی در برطرف کردن نیازهای هم دارند و البته دست و دلباز نیز هستند. افراد محرومی چون ننه باران وام مصدق که خود کمک دست محرومین دیگرند (۲۳۵)، امیر سلیمان که با وجود تنگدستی اما همیشه راوی را به مهمانی دعوت می‌کند (مثلاً ۱۵۳) و البته افرادی چون علی ناز که با وجود تمکن مالی، اما در شهر مانده تا مردم را یاری کند زیرا معتقد است هرچه دارد از همین مردم دارد (۱۹۶) و یا دکتر شیدا، پزشک متعهد که تمام وقت مشغول به خدمت در بیمارستان است (۱۳۷).

در میان توده‌های مردم، جوانان پر شور مثل باران، محسن و عادل که بی‌قرار و سرشار از انرژی هستند و تصمیمات انقلابی گرفته، حرکات انقلابی انجام می‌دهند، مورد توجه محمود هستند و شاید او را به یاد جوانی خودش می‌اندازند. باران، شیر نر داستان، حضور مستقیم کوتاهی در داستان دارد اما نامش بارها از زبان ننه باران و مردم شنیده می‌شود و در همان حضور مستقیم کوتاهش، برخی تراهای محمود را بیان می‌کند (۱۷۹). محسن، برادر راوی، جوان پرشور و ناآرامی که سرشار از امید است و سرانجام خود را به جبهه می‌رساند. و سرانجام عادل، نوجوان کم‌سخن اما انقلابی‌ای که برای جلوگیری از نفوذ ستون پنجم و امنیت محله، در میدان محله کشیک می‌دهد و هم اوست که در دادگاه محلی، به همراه ننه باران، حکم اعدام دزدها را اجرا می‌کند (۲۸۰). این، توصیفی است که محمود از جوانان متعلق به توده مردم دارد اما در توصیف دو جوان پاسدار، برخی سخنان‌شان را دور از واقعیت

جامعه نشان می‌دهد و اینکه از دل مردم بر نمی‌آید بلکه متعلق به سازمان و ارگانی است که به آن وابسته‌اند (۶۹-۷۱)؛ هرچند عملکرد توده مردم نیز رنگی سیاسی و حزبی به خود می‌گیرد!

اعتقاد محمود به توده‌ها به حدی است که حرف مردم را قانون می‌داند و این را از زبان محمد مکانیک در محاکمه خیابانی دزدان بیان می‌کند (۲۷۰). ننه باران، پیرزن انقلابی داستان، بعد از آزادی از بازداشت، شور انقلابی به یکباره فروکش می‌کند؛ چرا که شاید احساس می‌کند به انتقام خون شوهرش دزدها را اعدام کرده و نه در حرکتی مردمی (۳۱۵). در تقابل با این تفکر ننه باران، تفکر کل شعبان است. او به قدری طلبکار انقلاب است که گویی غارت مردم را هزینه‌ای می‌داند که انقلاب، بابت زحمات او و شرکتش در راهپیمایی‌ها دارد به او می‌پردازد (۲۰۸). اعتقاد به توده‌ها محمود را وادار می‌کند تا راوی داستان را [که نماد روشنفکری است] به محله ننه باران روانه کند (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲)؛ محله‌ای فقیر نشین که حتی سقف خانه‌هایش از چوب و حصیر و کاهگل است (۲۴۹)؛ تا در آن محل که کوچک شده شهر اهواز و حتی جامعه ایران است، تصویری از وضعیت و مناسبات مردم را که در حال دگرگونی است، در آن مرحله تاریخی به تصویر کشد (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲ و ۱۰۳) و به قول خود محمود، مساله اقلیمی بودن حوادث و آدم‌های داستان‌هایش به این معنی نیست که در بند اقلیم بماند و همان‌جا خفه شود بلکه می‌شود از اقلیم، مملکتی شد (گلستان، ۱۳۸۳: ۲۷). محله و قهوه‌خانه، دو مکانی است که در داستان‌های محمود از برجستگی و اهمیت زیادی برخوردار است (سلطانی، ۱۳۸۷: ۲۱۸). در "زمین سوخته" نیز رفت و آمدها و دیده و شنیده‌های راوی بیشتر در حد محله و مردم محله است و پاتوق او، قهوه‌خانه مهدی پاپتی، که محلی است تا انواع و اقسام مردم که اغلب از طبقات فرودین جامعه هستند نشان داده شوند و در همین مکان است که اخبار و شایعات گوناگون درباره جنگ را می‌شنویم (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲ و ۱۰۳). این دو، مکان‌هایی هستند که اجتماعات و روابط مردمی در آنجا شکل می‌گیرد و مختص به طبقه متوسط و محروم جامعه است. راوی با آمدن به محله ننه باران، از انزوای منفعلانه و در واقع از طبقه اجتماعی خود می‌گریزد و به مردم می‌پیوندد هرچند در اینجا هم در حد یک ناظر، ظاهر می‌شود و تردید و انفعالش تا آخرین لحظه با اوست (همان).

* توجه ویژه به طبقه کارگر

مارکسیسم شناسان و مفسران مارکسیسم معتقدند "تغییر جهان" به جای تفسیر آن، یکی از محورهای اصلی این مکتب را تشکیل می‌دهد (لئونارد، ۱۳۶۳: هفت مقدمه) و مارکسیسم معتقد است حامل اصلی این تغییر که در واقع همان تغییر جامعه بشری است باید پرولتاریا یا طبقه کارگر باشد (همان، هشت مقدمه). می‌بینیم که محمود نیز در کنار اعتقاد به توده‌ها، اما نگاه خاصی به طبقه کارگر دارد. او خود از طبقه کارگر برخاسته و نویسنده‌ای از این طبقه است (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۷۰). در رمان، بارها از کارگران و نقش آنها در انقلاب و جنگ سخن می‌رود. شاهد، کارگر فنی‌ای که در اعتصاب قبل از انقلاب برو بیایی داشته و عضو شورای رهبری انقلاب بوده و اکنون نیز کسی در اداره حریفش نمی‌شود (۱۰۱)، در لحظاتی که شور انقلابی در او ایجاد شده، تنها کارگران نفت را برای مقابله با عراق کافی می‌داند (۱۰۴). عمو حیدر، کارگر نفت که سنگینی اعتصابات کارگران نفت در دوران انقلاب بر دوش او بوده (۹۱). و از همه مهمتر، محمد مکانیک، که در رمان، نماینده طبقه کارگر است. وی کارگر فولاد سازی است (۱۶۳) و فردی است زحمتکش، با شور انقلابی و در حد خود، شعور سیاسی بالایی دارد. او نه تنها خود در شهر مانده بلکه حتی زن و بچه‌اش را نیز نفرستاده (۸۶). او کارگری انقلابی و ناموس پرست است. ناموس او خانواده، اعتقاد و شرافت و وطنش می‌باشد که با سه نوار فشنگ، قصد دفاع از آنها را دارد: «...سه نوار فشنگ دارم... همه شونو به رگبار می‌بندم... سه تا آخریش را برا خودم و زن و بچه‌ام میدارم...»^{۱۶} (۸۶). همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد در "مشی توده‌ای" طبقه کارگر صنعتی، قلب و محور حرکت‌های اجتماعی است. هرچند محمود، نویسنده را انقلاب ساز نمی‌داند (گلستان، ۱۳۸۳: ۷۲) اما کارگر را انقلاب ساز می‌داند. محمد مکانیک، پیش تاز و آگاهی دهنده به مردم است؛ دزدان محله را او محاکمه می‌کند (۲۶۷)، راهپیمایی مردمی را او سازماندهی می‌کند (۲۸۹) و در بهشت آباد، با خواندن

اشعار انقلابی، شور و غوغایی عجیب در مردم ایجاد می‌کند (۲۵۶). بارها در رمان به انگشت کوچک دست راستش اشاره می‌شود که از بند دوم، زیر قیچی آهن بری رفته است (مثلاً ۱۶۳). او با همین دست است که مردم را به سکوت یا به هیجان فرمان می‌دهد و نظم را برقرار می‌کند (۲۵۶، ۲۵۵ و ۲۹۲) اما دست حاج افتخار چنین توانی ندارد (۲۹۳) زیرا حاج افتخار در کمیته‌ای است که همه جای پست بندی است (۲۹۵)، او از دل توده‌ها برنیامده و سخنانش، خواسته مردم نیست. قضاوت محمد مکانیک، قضاوت مردم و حرف او، حرف مردم است (۲۹۱). برخی تزه‌های نویسنده از زبان او بیان می‌شود (۲۹۱ و ۲۹۲). تصویر سازی انتهای داستان، بهره برداری کامل محمود از کل داستان است؛ آنگاه که اشعه خورشید، کاکل تنها نخل سالم مانده از انفجار موشک در محله ننه باران را که خوشه‌اش خشکیده، روشن کرده و سایه روشن زده است. خورشید در حال طلوع، نماد تولد و زندگی و خوشه خشکیده نخل، نشان از رسیدگی خرما می‌باشد و این به معنای رسیدن زمان بهره برداری از خون شهدای جنگ و انقلاب است و این، به راوی خبر از تکلیف او به عنوان یک روشنفکر می‌دهد و دست محمد مکانیک که رهبر هدایتگر و جنبش بخش توده‌های مردم است، در خوشه خشک نخل، همچون ثمره به بار نشسته نخل است و همچنان به وظیفه انقلابی خود عمل کرده، انفعال راوی روشنفکر را زیر سوال می‌برد و او را امر به انجام وظیفه می‌کند (۳۲۹).

* عدالت خواه

از عمده‌ترین شاخص‌هایی که در آثار نویسندگان با تفکرات و گرایش‌های چپ دیده می‌شود، تاکید بر عدالت اجتماعی و توجه به وضع قشرهای پایین جامعه و اختلاف طبقاتی است. محمود بیان می‌کند که خواستار عدالت اجتماعی است (گلستان، ۱۳۸۳: ۵۴). این عدالت خواهی برای او به یک آرمان و ایدئولوژی تبدیل شده است. او عدالت اجتماعی را به معنای عدالت سیاسی و اقتصادی می‌داند؛ عدالت سیاسی به معنای برابری همه در برابر قانون و عدالت اقتصادی به معنای برکنار بودن از تمام آفاتی که ضرورتاً جزء زندگی نیست (گرسنگی، بیکاری، فقر، بی‌سوادی، جنگ...) (همان، ۵۵ و ۵۴). وی به دنبال مبارزه با فقر و ناهنجاری‌های اجتماعی است و نه تنها در این اثر بلکه در آثار دیگرش نیز روی این مساله تاکید دارد و فضای بیشتر داستان‌های او روستایی است (دست‌غیب، ۱۳۷۸: ۲۱). دستغیب معتقد است بدون خواندن آثار محمود نمی‌توان زندگی مردم جنوب و خصوصاً اهواز و خوزستان را در دوره ستمشاهی دریافت (همان). محمود دلیل تاثیر پذیرش از نویسندگان روسی در جوانی را، جانمایه سوسیالیسم تخیلی آن داستان‌ها می‌داند و اینکه ذهن جوانان آن روزگار به دنبال این مدینه فاضله و این عدالت اجتماعی بود (گلستان، ۱۳۸۳: ۵۲ و ۵۱). او بیان می‌کند که در آن زمان، حزب توده، تنها جریانی بوده که به سمت طبقات محروم گرایش داشته و نویسندگانی هم که وابسته به حزب بوده‌اند، به همان سمت گرایش داشته‌اند (محمود "اعطا"، ۱۳۸۴: ۱۸۹). او در "زمین سوخته" به وضع قشرهای پایین جامعه توجه بسیار دارد و با اختلافات طبقاتی مبارزه می‌کند و منتقد جامعه سرمایه داری است. او در ده‌های محرومینی را ترسیم می‌کند که به سبب نداری، مجبور به ماندن در شهر جنگ زده شده‌اند و برای لقمه نانی جان می‌کنند (۱۹۳ و ۱۹۴)، یا به اردوگاه‌ها پناه برده‌اند اما به دلیل کمی امکانات و بدرفتاری‌هایی که با آنها شده، بازگشته‌اند (۲۲۹-۲۳۱)؛ محرومینی که در زمان پهلوی، زندان را تحمل کرده‌اند و اکنون نیز بار جنگ و قربانی شدن بر دوش آنان است، اما ثروتمندان که در آن زمان بار خود را بسته بودند، اکنون رفته‌اند تا با اتمام جنگ، طلبکارانه برگردند (۷۱ و ۶۹). از سویی دیگر، مردم شاکی‌اند از باند بازی در فروش بلیت قطار به عده‌ای محدود که از آشنایان کارمندان راه آهن هستند (۵۸-۶۱ و ۶۴). پیرمردی محروم از این می‌نالد که نه پولی دارد که بگریزد و نه زیرزمینی در خانه‌اش تا به آن پناه ببرد (۷۲). صابر معتقد است حکومت به فکر نیست و خیانت شده و گرنه عراق نمی‌توانسته بی‌مانعی، کیلومترها در خاک کشور وارد شود (۳۵ و ۳۶). بنابراین، خیانت دولت وقت، سبب گستاخی و پیشروی عراقی‌ها شده و به زعم محمود این وضعیت، یک بی‌عدالتی اقتصادی است و دولت، مسبب آن. و باز می‌بینیم که دولت از طرفی بخشنامه کرده و کارمندان و کارگران را مجبور به ماندن بر سر کار کرده (۳۹، ۹۷) تا از مردم به عنوان سدی برای مقاومت در برابر عراق استفاده می‌کند؛ و این البته نوعی

مقاومت است (۸۱ و ۸۰) اما نسبت به انتقال زنان و کودکان به مناطق امن بی توجه است (۳۹). در ضمن، مدیر عامل‌ها رفته‌اند و فقط بخشنامه شان می‌آید (۱۶۳). بنابراین مساوات و عدالت رعایت نشده است و البته اگر کسی انتقادی کند، ضد انقلاب شناخته می‌شود (۲۳۱).

در آثار ماکسیم گورکی نشان داده می‌شود که چگونه شرایط غیر طبیعی زندگی، انسان‌های زحمتکش را عاصی و وحشی می‌کند در حالی که بورژواها، برای رسیدن به هدفشان که سود بیشتر است، حاضرند به زشت‌ترین کارهای ضد بشری دست بزنند (ادبیات کارگری، ۴۴ و ۴۵). این داستان در "زمین سوخته" به روشنی دیده می‌شود و از فرصت طلبانی نظیر محمد حسن بنگاهی (۱۹۶ و ۱۹۷)، شکری شاکری (۱۱۳)، کل شعبان و تاجر زاده (۲۱۵) سخن می‌رود که در آشفته بازار جنگ و کشتار و جانبازی‌های امثال باران، به فکر ماهی گرفتن از آب گل آلود و کسب سود بیشتر از طریق ارزان خریدن خانه و اثاث مردم، احتکار و گرانفروشی و رشوه هستند و همچنین زده‌های فرصت طلبی که خانه‌های خالی مردم را غارت می‌کنند. و البته چون محمود معتقد است که عدالت اجتماعی را مردم باید برقرار می‌کنند [و نه حکومت‌ها] (گلستان، ۱۳۸۳: ۵۵) و حرف مردم، قانون است (۲۷۰) و البته انقلاب و جنگ، قانون و منطق خودش را دارد (۱۸۵ و ۲۷۰) بنابراین می‌بینیم که مردم عاصی، به دنبال برقراری عدالت و گرفتن حق خود، مغازه کل شعبان محترک و گران فروش را غارت می‌کنند (۲۰۲)، زده‌ها را دستگیر، محاکمه و اعدام می‌کنند (۲۶۳-۲۸۱) و باران نیز اسیر عراقی را می‌کشد (۱۸۵).

در "زمین سوخته" سخن از جیره بندی کالاهای اساسی است تا همه اقشار جامعه بتوانند از نیازهای اولیه استفاده کنند (لااقل در زمان بحران و جنگ) (۲۴۳)؛ البته نه به شیوه مالکیت اشتراکی کشورهای بلشویکی و کمونیستی. کاسترو، در ۲۱ مه ۱۹۵۹ در سخنرانی خود خطاب به ملت کوبا می‌گوید: «انقلاب ما نه سرمایه داری است و نه کمونیستی!... ما در شرایطی قرار داریم که باید میان سرمایه داری که مردم را به گرسنگی محکوم می‌کند، و کمونیسم که مشکلات اقتصادی را حل میکند اما آزادی را که برای انسان بس ارجمند است سرکوب می‌کند، یکی را انتخاب کنیم...» (حزب توده، ۱۳۸۷: ۵۱). در کتاب "چکمه‌های سرخ" می‌خوانیم: «شهروند کمونیست اعمم از کارگر، کشاورز، هنرمند و سایرین یک واحد اقتصادی است!» (۳۷: ۱۳۶۲)، «کمونیسم» انسان را یک نیروی اقتصادی میدانند، دولت مسئول تشخیص استعداد هاست... آنهاییکه بهره هوششان ۲۵ تا ۴۰ باشد "کارگر" شناخته میشوند و حق ادامه تحصیل ندارد» (همان، ۳۸)، «دموکراسی و کمونیسم نسبتی معکوس دارند» (همان، ۱۲۰). اهمیت موضوع عدالت اجتماعی برای محمود به قدری است که دلیل نوشتن "زمین سوخته" را آگاه کردن مردم مناطق دور از جنگ نسبت به وضعیت مناطق جنگی می‌داند تا بفهمند چه اتفاقی افتاده است و بر سر مردم این مناطق چه آمده است (گلستان، ۱۳۸۳: ۱۶۱ و ۱۶۲). به قول شاملو:

او شعر می‌نویسد:

یعنی

او دست می‌نهد به جراحات شهر پیر

... او شعر می‌نویسد،

یعنی

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می‌کند^{۱۸} (شاملو، ۱۳۸۰، ج ۱-۲: ۱۴۶ و ۱۴۷)

* میهن دوستی و مخالفت سرسختانه با تجزیه طلبی

گستره قصه‌های محمود، سرزمین جنوب است (دست‌غیب، ۱۳۷۸: ۲۳) و به قول دست‌غیب: «لقب "داستانسرای جنوب ایران" بیشتر برازنده محمود است [تا چوبک]» (همان، ۲۶). اما همان طور که قبلاً گفته شد، مساله اقلیمی بودن حوادث و آدم‌های داستان محمود، به این معنی نیست که در بند اقلیم بماند و همان جا خفه شود بلکه می‌شود از اقلیم،

مملکتی شد (گلستان، ۱۳۸۳: ۲۷). او خوزستان را بخشی از ایران می‌داند و تجزیه را خیانت می‌شمارد و جدا شدن قطعه‌ای از خاک وطن را بر نمی‌تابد. وی در پاسخ به اینکه بعد از نوشتن زمین سوخته، به جنگ طلبی متهم‌اش کرده بودند، می‌گوید: «نه مصیبت جنگ را کشیده بودند و نه وحشت جنگ را حس کرده بودند. حتی مرا متهم کردند به جنگ طلبی! در حالی که توجه نداشتند که طرح، طرح تجزیه خوزستان بود» (گلستان، ۱۳۸۳: ۱۶۲). آنگاه بیان می‌کند: «اگر جنگ طلبی معنایش این است، حالا هم هستیم... تا زمانی که متجاوز پس رانده نشود، من جنگ طلب هستم. من اول به مملکت فکر می‌کنم بعد به جهان - یعنی که اول ناسیونالیست هستم و بعد انترناسیونالیست» (همان، ۱۶۳). در حالی که قبلاً اشاره کردیم، از جمله دلایل تردید و انتقاد برخی اعضای حزب توده نسبت به سران حزب و کناره‌گیری شان از حزب، واگذاری تشکیلات حزب به فرقه دموکرات آذربایجان بوده است (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۳). در "زمین سوخته"، چندین بار خطر تجزیه خوزستان یادآوری می‌شود؛ آنجا که دلیل حمله عراق در این موقعیت آشفته مملکت، درهم شکستن انقلاب و تصرف خوزستان، سرزمین نفت می‌شود (۹ و ۸) و در گفتگوی دو عابر در خیابان، از این خطر سخن می‌رود (۱۵). البته دفاع از میهن نیز وظیفه تک تک افراد جامعه دانسته می‌شود؛ حتی اگر لازم شد، بچه‌های خردسال (۳۷). همچنین بارها سخن از خرابکاری‌ها و وطن‌فروشی‌های ستون پنجم می‌رود (مثلاً ۶۵). نکته دیگر اینکه در قسمتی از داستان، بخش فارسی رادیو بغداد از مردم خوزستان می‌خواهد اشیاء سبک وزن و گران قیمت خود را بردارند و زودتر شهرها را تخلیه کنند زیرا قصد موشک باران دارد (۷۶). این بدان معنا است که عراق، خوزستان را قطعه‌ای از خاک خود و مردمش را مردم مملکت خود می‌داند و لذا به مردم هشدار تخلیه می‌دهد!

مساله نفت خوزستان که یقیناً از عوامل اصلی چشم داشت عراق به این شهر (و کشور) بوده، از چشم محمود پنهان نمانده و او بارها در رمان، مستقیم یا اشاره وار به این نکته اشاره کرده؛ مستقیم آنجا که خوزستان را سرزمین نفت می‌داند که عراق قصد تصرفش را کرده، (۹) و اشاره وار آنجا که از نفت خیز بودن زمین خوزستان سخن می‌رود (۵۷) یا آنجا که به لوله‌های نفت اشاره می‌کند (۲۵۴). در رمان، به انفجار لوله‌های نفت توسط ضد انقلاب اشاره می‌شود (۲۹۸)؛ لوله‌های نفت نزدیک بهشت آباد (گورستان شهر)؛ یعنی محمود، نفت را که سرمایه مادی است در کنار انسان‌ها که سرمایه معنوی هستند قرار می‌دهد و خطر نابودی آنها را گوشزد می‌کند. این در حالی است که از جمله عوامل شکست نهضت ملی کردن صنعت نفت، حرکات تنش‌زای حزب توده بوده (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۱۴ و ۱۱۵)، در حالی که در "دیدار با احمد محمود" بیان شده که متن دست نوشته ملی شدن صنعت نفت ایران به امضای دکتر مصدق و یارانش، همیشه در قابی روی میز کار احمد محمود نگهداری می‌شده (۲۴۷) و این می‌تواند گویای نارضایتی محمود از عملکرد سران حزب توده در این زمینه باشد که به انقلابی مردمی خیانت کردند.

* روحیه انقلابی و آزادی خواهی

لنین و دار و دسته اش (بلشویک‌ها) هوادار مارکسیسم انقلابی بوده، معتقد بودند برای انقلاب در روسیه، نباید منتظر سقوط تدریجی جامعه سرمایه داری بود بلکه باید با انقلاب پرولتاریایی، رژیم تزاری را سرنگون کرد. اما جناح اقلیت (مونشویک‌ها)، با این نظر موافق نبودند و دیکتاتوری مطلق پرولتاریا را نمی‌پذیرفتند (ذبیح، ۱۳۶۴: ۸۱). در واقع، انسان‌گرایی بورژوازی، انسان‌ها را به آرامش و تسلیم دعوت می‌کند (ادبیات کارگری، ۴۶) و این در حالی است که در رئالیسم سوسیالیستی، انسان‌ها به مبارزه برای آزادی فراخوانده می‌شوند. از این روست که گورکی بر خلاف تولستوی و داستایوفسکی که انسان‌ها را به تسلیم و فروتنی فرا می‌خواند، می‌گوید: «برای این دنیا آمده‌ام که با اندوه و غمهای زندگی مبارزه کنم و بر آن پیروز گردم» (لیوتسیایوویچ، ۱۸). در "زمین سوخته"، کل شعبان، نماد سرمایه دار چپاولگر است و ننه باران و محمد مکانیک انقلابی و مردم، معتقدند حق او را باید کف دستش گذاشت (۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۸ و ۱۶۹). شکایت مردم به کمیته نیز راه به جایی نمی‌برد. بنابراین مردم در یک حرکت خودجوش، اقدام به غارت مغازه‌اش و در واقع مصادره اموالش می‌کنند (۲۰۱). بعد از اعدام دزدها، بحثی میان محمد مکانیک و

حاج افتخار در می‌گیرد. هرچند حاج افتخار باور دارد که در مورد دزدها، عدالت رخ داده اما معتقد است مردم مجری عدالت نیستند و دزدها باید به دادگاه تحویل داده می‌شدند (۲۹۱). اما محمد مکانیک بر این باور است که مردم، زجر کشیده‌اند و مجری عدالت هم آنان‌اند و در پاسخ به این سخن حاج افتخار که این کار را سبب آشفتگی می‌داند، پاسخ می‌دهد: «مردم همان کاری را میکنند که باید بشه» (همان). حاج افتخار معتقد است مفهوم انقلاب، هرج و مرج نیست در حالی که محمد مکانیک معتقد است آنچه در انقلاب، هرج و مرج به نظر می‌رسد، منطقی خود انقلاب است و حرکت‌های تند انقلابی، با خصلت‌های آرام سازگاری ندارد (۲۹۲). مارکس معتقد بود که فلاسفه، جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند در حالی که "مساله بر سر تغییر است". این به آن معنا نیست که تا پیش از مارکس، جهان دستخوش تغییر نبوده بلکه مکتب‌های پیشین، در دگرگونی‌های جامعه، تکلیفی ملموس برای خود قائل نبودند (لئونارد، ۱۳۶۳: هفت). به روشنی می‌بینیم که انسان‌گرایی محمود نیز فعال است و نه منفعل. او بر خودشناسی و نیروهای خفته انسانی تاکید دارد و توده‌ها را به مبارزه برای آزادی و تغییر وضع موجود دعوت می‌کند. یک روی این آزادی، آزادی از بند استکبار جهانی و دولت متجاوز است و روی دیگرش، آزادی از بند سرمایه داران و سودجویان داخلی. او حرکت‌های انقلابی را می‌پسندد و از زبان باران بیان می‌کند: «این حکم تاریخه!... حکم انقلابه!... تاریخ این وظیفه را به عهده نسل ما گذاشته. اگر نجنگیم به خودمون خیانت کرده ایم. به نسلمان خیانت کرده ایم. به انقلاب خیانت کرده ایم!...» (۱۷۹). وظیفه‌ای که تاریخ در اینجا بر گردن باران و نسل محمود گذاشته، نوعی "تقدیر تاریخی" است و اینکه آنها به حکم و ضرورت تاریخ، در دام رویدادی گرفتار شده‌اند که چاره‌ای جز مبارزه ندارند. این سخن، در چارچوب اندیشه‌ها و مواضع ایدئولوژیک محمود قابل فهم و درک است (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

اما محمود، با وجود انقلابی بودنش، نمی‌پسندد که منتقد را با برچسب "ضد انقلاب" و ادار به سکوت کرده، از میدان به در کنیم (۲۳۱). ذکر این نکته لازم است که استالین، اولین کسی بود که مفهوم "دشمن ملت" را به کار برد و با اطلاق این صفت، از ظالمانه‌ترین راه برای سرکوبی هر کس که با او مخالف بود، استفاده کرد (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

* امید

در جهان بینی مارکسیستی، خطا، رنج و پریشانی و شکست مقطعی، قابل قبول است اما تراژدی مطلق نه. لوناچارسکی، اولین وزیر آموزش و پرورش شوروی، معتقد بود یکی از ویژگی‌های تعیین کننده یک جامعه کمونیست، غیبت درام تراژیک خواهد بود و از آنجا که یک کمونیست بر این باور است که نیروهای عقل می‌توانند بر دنیای طبیعی چیره شوند و به زندگی انسان ارزش و هدف کاملی بدهند، دیگر نمی‌توانست تعریف تراژدی را به رسمیت بشناسد (اشتاینر، ۱۳۸۶: ۴۰۵ و ۴۰۶). «مفهوم مارکسیست از تاریخ یک کمدی (رستگاری) دنیوی است. بشر دارد به سوی عدالت، برابری، و آسایش زندگی در جامعه‌ای بی طبقه پیش می‌رود... بورژوازی محکوم به فنا، در کوتاه مدت، برای ماندنش با مکر وحشیانه‌ای می‌جنگد و می‌تواند به موفقیت سیاسی یا نظامی دست یابد... می‌تواند بدعت‌های انحرافی و فرقه‌گرایی در اردوگاه سوسیالیست رخ دهد. اما سیاه‌ترین شکست‌ها هم نمی‌تواند زمینه‌ای برای یاس تراژیک بسازد. حرکت به پیش ادامه می‌یابد، زیرا که در پس خود قوانین بی‌چون و چرای تاریخی را دارد؛ پیروزی نهایی به اندازه سر زدن سپیده قطعی است» (اشتاینر، ۱۳۸۶، ۴۰۶ و ۴۰۷). بنابراین، ادبیات مارکسیستی یا تایید شادمانه است یا فراخوانی به جنگ. در یک دولت کمونیستی، تراژدی نه تنها هنر بد است، بلکه خیانتی است که با هدف تضعیف روحیه خطوط مقدم جبهه طراحی شده است (اشتاینر، ۱۳۸۶: ۴۰۷). در "زمین سوخته" می‌بینیم، وقتی فاضل از باران وضعیت جبهه را می‌پرسد و اینکه آیا امیدی هست، باران پاسخ می‌دهد: «برا همین می‌جنگیم» (۱۸۰). بعد از اینکه مغازه کل شعبان سرمایه دار غارت می‌شود، کمیته‌ی محل تنها به گرفتن تعهد از او اکتفا می‌کند (۲۲۸) و البته کل شعبان نیز روش خود را برای غارت مردم تغییر می‌دهد و با نرمش و زبان خوش به غارت مردم ادامه می‌دهد (۲۲۸)؛ بورژوازی محکوم به فنا، در کوتاه مدت، برای ماندنش با مکر وحشیانه‌ای می‌جنگد. و البته در انتهای

داستان خود و دم و دستگاهش با اصابت موشک بر باد می‌رود (۳۲۲ و ۳۲۳). در "زمین سوخته" ننه بارانی داریم که پیرزنی است با اعتقادات والای انقلابی و پسرش باران، مایه مباهات و افتخار او و اهل محل - بلکه جامعه - و شهادت او، برای ننه باران شکوهمندی به ثمر می‌آورد و جرات بیشتر و ثابت قدمی؛ می‌توانیم ننه باران را در تقابل با "ننه دلاور" برتولت برشت بدانیم که تمثیلی است از ضایع شدن محض. پیرزن خشک مغزی که فرزندانش را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد با این اعتقاد که هر جا سربازی است، به باروت نیاز است و بنابراین گاری کلاهای خود را همراه با فرزندانش از جنگی به جنگ دیگر می‌کشد، اما از دریافت این حقیقت غافل است که هر کس از راه فروش شمشیر نان خورد، عاقبت با همان شمشیر کشته خواهد شد. برشت می‌خواهد ما درک کنیم که این تباهی ننه شکوهمند است و نه تراژیک، بلکه بی‌ثمر است و این لب نمایشنامه است (اشتاینر، ۱۳۸۶: ۴۱۰-۴۱۲). اما محمود، شهادت را نه تنها بی‌ثمر نمی‌داند بلکه مردم در تشییع جنازه‌ها شعارهای ضد استکباری سر می‌دهند و عزمشان راسخ تر می‌شود. همچنین هنگام آوردن خبر شهادت باران (۲۵۱)، تشییع جنازه خالد (۱۴۶)، وقتی راوی به محله موشک خورده ننه باران می‌رود و هنگامی که دست محمد مکانیک بر خوشه خشکیده نخل به او اشاره می‌کند (۳۲۹)، در تمامی این صحنه‌ها، خورشید در حال طلوع است در حالی که دراعدام دزدها، هوا رو به تاریکی می‌رود (۲۷۹). به گفته محمود، "باران" در داستان "بازگشت" از مجموعه "دیدار" نشان تطهیر است (گلستان، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در "زمین سوخته" نیز هم باران داریم و هم ننه باران. می‌توان گفت ننه باران یعنی ابر، نشان زاینده‌گی باران و نوید بخش باران است و هر چند هر دو به شهادت می‌رسند اما نخل انقلاب را آبیاری می‌کنند.

«دور مانده از بهاران،

این زمین سوخته،

تشنه یک بوسه باران،

از کدامین ابر عابر می‌شود سیراب؟

از کدامین ابر عابر می‌شود شاداب؟»^{۱۹} (لنگرودی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۰۷)

باران‌ها که بخشنده پاکی به زمین و وطن هستند و از آنان امید صلاح جامعه می‌رود، در خاک غلطیده اند. ابرهای باران (ننه باران، گلابتون...) که زاینده و نوید بخش بارانند نابود شده اند، این زمین، سوخته است، توده‌های مردم که امید اصلاح و انقلاب از آنان می‌رفت، مرده اند، اما باران‌های دیگر زاینده می‌شوند (محسن، خواهرزاده راوی...). حاج تریاک نیز در سحرگهی زمستانی مرد (رمان، ص ۹۸) اما باران؛ شیر نر میدانهای جنگ، از او ماند. اشعه خورشید، کاکل نخل را که خوشه‌اش خشکیده، روشن کرده و سایه روشن زده است؛ خوشه خشکیده نخل نشان از رسیدگی خرما می‌دهد و این به معنی رسیدن زمان بهره برداری از خون شهدای جنگ است و این برای راوی خبر از تکلیف او به عنوان یک روشنفکر می‌دهد و دست رهبر هدایتگر و جنبش بخش توده‌های مردم در خوشه خشک نخل پایه بلند گوشه حیاط ننه باران، هر چند خونین است و اسیر گشته و امید او (فرزندش) از بین رفته است اما همچنان به وظیفه انقلابی خود عمل خواهد کرد و راوی روشنفکر را به حرکت وادار خواهد کرد.

نتیجه اینکه محمود در عین اعتقاد به جبری گریز ناپذیر که پیشتر، نمونه‌هایی از آن را بیان کردیم و در نامه محسن به راوی نیز از آن سخن می‌رود (۳۰۷ و ۳۰۸)، اما در نهایت به امید و نقاط روشن می‌نگرد.

* نگاه ویژه به زن

قصد ما در این نوشتار، بررسی جایگاه زن در آثار محمود نیست بلکه بررسی آن نگاه خاصی است که وی در این رمان به زن داشته است. هر خواننده‌ای که "زمین سوخته" را بخواند متوجه ویژگی‌های خاص و تا حدودی عجیب ننه باران می‌شود؛ پیرزنی که محله‌ای به نام اوست. آشکار است که محمود با این نگاه خاص به ننه باران و نیز زنان دیگر داستان، سعی در بیان اندیشه و دیدگاهی ویژه دارد. ننه باران، پیرزن انقلابی داستان است که شاید از هر مردی در داستان انقلابی تر است. توصیفاتش از هر لحاظ، چه پوشش و چه رفتار بیشتر مردانه است تا زنانه (۲۸۰) یا

بگوئیم زنانه اما انقلابی. او اغلب با شلوار نظامی است و نوار فشنگ حمایل کرده و تفنگ به دست در محله کشیک می‌دهد. قامتی بلند دارد و چون خدنگ، راست و کشیده است و دسته‌ای از موهای شقیقه‌اش از زیر روسری بیرون زده. این توصیفات بارها در رمان تکرار می‌شود. وقتی ننه باران خبر مرگ باران؛ شیر نرش را می‌شنود هیچ زجه و ناله‌ای نمی‌کند و در او تزلزلی ایجاد نمی‌شود؛ گویی که می‌داند شهید، رهرو می‌خواند و نه عزادار. در مراسم تشییع، با شلوار نظامی، چپیه بر سر، نوار فشنگ حمایل کرده، تفنگ سرنگون، قدم‌های آرامی که برمی‌دارد و چهره‌ای که به سنگ می‌ماند (۲۵۱ و ۲۵۲)، شبیه به نظامیانی است که در مراسم تشییع هم قطاران خود و با آداب نظامی شرکت می‌کنند. مرگ باران، نه تنها در او تزلزلی ایجاد نکرده، بلکه او را جری‌تر نیز ساخته است و این را در محاکمه خیابانی دزدان، آشکارا می‌بینیم. ننه باران نه تنها در محله نگاهیانی می‌دهد بلکه به شورای محل نیز می‌رود تا کار با اسلحه را یاد بگیرد (۱۵۴). زنان دیگر داستان مثل‌ام مصدق و نرگس نیز به دلیل جنگ و فقدان همسران و فرزندان، برای گذران زندگی در کارخانه کار می‌کنند. محمود چندین بار توصیف آمدن این زنان از کارخانه را بیان می‌کند. آنها همچنین در اعتصاب مردمی برای آزادی کسانی که در محاکمه و اعدام دزدان دست داشته‌اند، حضور دارند. ذکر این نکته لازم است که در نظام‌های سوسیالیستی، به کار اجتماعی و اقتصادی زنان و همچنین به تکامل و تخصصی شدن کارشان اهمیت بسیار داده می‌شد و استفاده از کار زن در سال‌های جنگ افزایش می‌یافت و زنان، جای شوهران، برادران و پدران خود را در تمام رشته‌های اقتصاد ملی می‌گرفتند (لنین، بی‌تا: ۱۵). نکته دیگر اینکه توصیفات و ویژگی‌ها و نقش ننه باران و امثال‌ام مصدق و نرگس، تا حدودی این ابیات "ولادیمیر مایاکوسکی" را به یاد می‌آورد که درباره زنان شوروی سابق سروده است:

«زنها می‌آیند

از کارخانه ماشین‌افزار از دشتها

در زیر سربند سرخ آنها زلف آشفته‌ای را می‌بینند

صدها- هزارها- زن نماینده-منتخب

برای ساختن و رهبری کردن

کارخانه و ده

می‌رود به پیشواز نمایندگان و می‌گرد از هر سو

سلام‌های دوستانه

لنین شما را از دشت‌ها از کارخانه ماشین‌افزار

فرمان داد که بیایید و

اداره کنید دولت را» (لنین، بی‌تا: ۴۰)

* مذهب

پرداختن به این مبحث، بسیار دشوار است اما اشاره‌ای کوتاه به اجبار لازم است. محمود، اعتقاد و ایمان واقعی را سرچشمه آرامش می‌داند. او پیشتر در "داستان یک شهر" شخصیت "اسلام" را به تصویر کشیده است؛ فردی ترسو و ضعیف که طی تحولی اعتقادی، به تکیه گاهی بی‌تزلزل و ابدی دست می‌یابد تا در مصایب و دشواری‌ها، به آن دست یازد. در "زمین سوخته"، مادر راوی، الگویی از این ایمان است. در تفکرات مارکس می‌بینیم که او اعتقاد به وجود خدا را تنها یک فرافکنی آمال بشری می‌داند. او معتقد است تا زمانی که خدا به عنوان خالق جهان به شمار آید و بشر بر طرح‌های خدا متکی باشد، ماهیت حقیقی افراد بشر توان ابراز ندارد (مک لالان، ۱۳۸۵: ۲۸ و ۲۹). احمد محمود اما، اعتقادات توخالی بر پایه خرافات، که آدمی را از تلاش و کوشش باز دارد، بر نمی‌تابد. با این حال به نظر می‌رسد که ایمان را نیز صرفاً آرامش‌دهنده می‌داند و نه باعث پویایی و ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی. در "زمین سوخته"، ننه باران فردی است انقلابی و ظلم‌ستیز و در پی عدالت. او به مسجد می‌رود تا کار با اسلحه را یاد بگیرد

اما بعد از آزادی از بازداشت، شور انقلابی‌اش به یکباره فروکش می‌کند و گوشه‌گیر می‌شود و به مسجد می‌رود تا قرآن بیاموزد.

محمود، ایمان را امری صرفاً شخصی می‌داند. مثلاً در داستان تخته نرد امیر سلیمان (۲۹۷ و ۲۹۸) و یا در اعتصاب مردم برای آزادی ننه باران و عادل، آنگاه که هنگام اذان، برخی برای نماز از جمعیت جدا می‌شوند (۲۹۶)؛ یعنی هرچند اعتقادات مذهبی همه یکسان نیست اما منافع گروهی یکسانی دارند و این ظاهراً بدین معنا باشد که از دید محمود، آرمان و اهداف مشترک، عامل اتحاد است.

برآیند

رمان "زمین سوخته" اثر احمد محمود، نخستین تجربه‌یک نویسنده باسابقه درباره جنگ است. این رمان در همان ابتدای جنگ نوشته شده و حاصل تجربه مستقیم خود راوی از حضور در شهری تحت هجوم و روایت رویدادهای سه ماه نخست جنگ ایران و عراق است. فضای رمان با آثار دیگر محمود قابل قیاس نیست و از طرفی، تجربه‌ای که از آن سخن می‌گوید بی‌سابقه است. برخی منتقدین معتقدند در این رمان، با پوسته رویدادها مواجه هستیم زیرا محمود زود و شتابزده به سراغ جنگ رفته است؛ یعنی زمانی که اوج هیجان و آشفتگی و شاید تا حدودی سطحی نگری در دیدگاه‌ها وجود دارد و ذهن‌ها هنوز منگ از واقعه جنگ است. باید توجه داشت که محمود، ساکن تهران و اهل خوزستان است و با شروع جنگ، خود را به آنجا رسانده و حضوری مستقیم در جنگ داشته و بنابراین شاهد رنج و آوارگی مردم جنوب و مصیبت‌های این جنگ آن هم از نوع نابرابرش بوده است؛ جنگی که بر انقلابی مردمی و نوپا که طبیعتاً بسیار آسیب‌پذیر است تحمیل شده است، و به گفته رمان، فقط کمی بی‌شرافتی لازم است تا در این اوضاع آشفته، کسی پرچم جنگ با این مملکت را برافراشته کند. همزمان، شاهد خیانت برخی مسولین مملکتی آن هم در این آشفته بازار بوده و اینکه این خیانت، چه فجایعی به بار آورده است. مرگ برادرش در جنگ را نیز نباید از نظر دور داشت. مهم‌ترین نکته اینکه قبلاً وابسته به حزب توده بوده و مصایب زیادی در این راه تحمل کرده است. او به دلیل اعتقاد به نویسندگی مستقل و خارج از چارچوب حزبی از حزب کنار گرفته است اما اعتقاداتی را برای خود نگه داشته و ایدئولوژی خاصی بر ذهنش حاکم است و اینها همه، موجب نگاه ویژه او نسبت به جنگ شده است. محمود در "زمین سوخته"، محله و شهری را ترسیم کرده است که سمت و سو و جهتش، به سوی مدینه فاضله ذهنی اوست؛ توجه ویژه به طبقه کارگر، روشنفکر و توده مردم، عدالت جو بودن و روحیه انقلابی مردم، صحنه‌هایی که کارهای خودجوش مردمی را نشان می‌دهد، اجرای قانون توسط مردم، اعتصابات مردمی، نقش ننه باران به عنوان زنی انقلابی.... هرچند صحنه‌های پر شور مردمی، در زمان جنگ و انقلاب‌ها و موقعیت‌های ویژه، در هر مکانی به چشم می‌خورد اما محمود این صحنه‌ها را با توجه به سوابق ذهنی‌اش، به شکلی که خود دوست می‌داشته و آرزو می‌کرده، دیده، تفسیر کرده و به تصویر کشیده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «مارکسیسم نامی است که فردریش انگلس به مجموعه نظریات خودش و کارل مارکس داده است. این نظریات فلسفی-اجتماعی، بعدها توسط یاران و شاگردان مارکس و انگلس گسترش یافت و... دگرگونی‌هایی پذیرفت و دستخوش تجدید نظرها و انشعاب‌ها گردید؛ بنحوی که امروزه سخن گفتن از یک نوع مارکسیسم، حداقل ساده لوحانه و سطحی است» (حزب توده، ۱۳۸۷: ۵).
۲. آنارشیزم (Anarchism) از لغت یونانی آنارشیا به معنی "عدم حکومت" مشتق شده است. این آموزه سیاسی، قدرت سیاسی و سازمان یافته را در هر سیستم اجتماعی مردود دانسته، آن را عامل بدبختی بشر می‌داند و چون دولت را تجسم این سازمان یافتگی می‌داند، اساس دکتورینش، خصومت با دولت است. بر خلاف پندار بسیاری، به معنای هرج و مرج طلبی نیست و وجود سیستم را یکباره نفی نمی‌کند بلکه به تمرکز قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دولت اعتقاد ندارد و طالب سیستمی با همکاری آزادانه افراد و گروه‌های اجتماعی است (جاسمی، ۲۵۳۷: ج ۱: ذیل مدخل آنارشیزم).
۳. سندیکالیسم (Syndicalism) نام مکتبی سیاسی که اساس خود را از سوسیالیسم و بخشی از نظریات آنارشیزمی گرفته و به مبارزه طبقاتی اعتقاد دارد و سعی اش در براندازی دولت سرمایه داری به شکل غیر سازمانی از طریق اتحادیه‌های کارگری و فعالیت صنعتی است (جاسمی، ۲۵۳۷: ج ۲: ذیل مدخل سندیکالیسم).
۴. به عنوان نمونه، سازمان مجاهدین خلق، به عنوان سازمانی که مبارزه انقلابی را استراتژی اصلی خود قرار داده بود، به سمت مارکسیسم گرایش داشت و مهم‌ترین استدلالش این بود که مارکسیسم، فلسفه راستین طبقه انقلابی است و برای رهایی طبقه کارگر حرکت می‌کند در حالی که اسلام، ایدئولوژی طبقه متوسط است (جعفریان، ۱۳۸۷: ۵۳۸).
۵. در حدود سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ که اعتصاب‌های دانشجویی در اعتراض به هزینه‌های بیهوده در دانشگاه به خاطر حضور ولیعهد شکل گرفت، دکتر ارانی (رهبر حزب کمونیست ایران در اواخر حکومت رضا شاه (طبری، ۱۳۶۶: ۳۲۱)) گروهی را سازمان داد که اعضایش عمدتاً دانشجویان و استادان دانشگاه تهران بودند و پس از دستگیری، به "گروه ۵۳ نفر" (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۰۵ و ۱۰۶) یا "گروه ارانی" (طبری، ۱۳۶۶: ۲۸۲) مشهور شدند. از دید این گروه، دولت رضاشاه یک دولت بورژوازی وابسته به سرمایه داری به ویژه انگلیس بود و تلاش برای برداشتن این سیستم، از اهداف آنان بود. این گروه در سال ۱۳۱۶ دستگیر و مجازات شدند (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۰۶ و ۱۰۷).
۶. به اعتراف یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست توده، اینان در واقع شاگردان و پیروان دکتر ارانی و تنی چند کمونیست قدیمی بودند که فرمانبردار "استالین"، "بریا" و "باقراوف" بودند و این نشانگر وابستگی کامل این حزب به مسکو است (چکمه‌های سرخ در جهان، ۱۳۶۲: ۳۸ و ۱۳۹).
۷. سه گانه (تریولوژی) (trilogy): نمایشنامه یا رمان به هم پیوسته را گویند (میرصادقی، ۱۳۷۷: ذیل مدخل سه گانه).
۸. بگذریم از اینکه دستغیب معتقد است "گرشاسپ" در داستان "بازگشت" از مجموعه "دیدار"، همان خالد رمان "همسایه‌ها" و "داستان یک شهر" است و محمود در "زمین سوخته" و "مدار صفر درجه" باز به سراغ همین مضمون و درونمایه رفته است (۱۳۷۸: ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۷). این بدین معنی است که محمود نتوانسته است اثر خلق شده اش را کامل کنار بگذارد و بعد به سراغ خلق اثر دیگر برود و بدین سان این آثارش (و شاید آثار دیگرش) به نوعی به هم پیوسته اند.
۹. این مصاحبه در کتاب هفته، سال ۱۳۸۰ انجام شده است.
۱۰. این، همان سالی است که محمود از زندان و تبعید رها شد (حکایت حال، ص ۷).
۱۱. زین پس هر جا تنها شماره صفحه ذکر شده، مقصود ارجاع به خود رمان است.
۱۲. «آژیتاتور» (Agitator) اسم فاعل آژیتاسیون (Agitation) است. آژیتاسیون در اصطلاح مارکسیست‌ها یعنی "وسیله تاثیر سیاسی در توده‌ها از طریق گفتگو، سخنرانی، میتینگ، جراید، کتب و رسالات، اوراق، رادیو، سینما، تلوزیون و غیره...". در برخی موارد آن را "فعالیت تبلیغاتی" یا "نظریه‌ای برای تفهیم عقاید و نظرات سیاسی خود در توده‌ها" نامیده اند. وجه مشخصه آژیتاسیون، خصلت توده‌ای آن است. یعنی "یک عمل سیاسی-تبلیغی است که برای توده‌های مردم وسیعاً صورت می‌گیرد" (ذبیح، ۱۳۶۴: ۲۱۰ و ۲۱۱).
۱۳. بعد از انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ [انقلاب بلشویکی؛ انقلاب سوسیالیستی؛ انقلاب اکتبر روسیه (ذبیح، ۱۳۶۴: ۸۱)] که سبب سرنگونی رژیم سلطنتی تزاری گردید، عنوان روسیه بلشویکی رایج شد که ماخوذ از نام بلشویک‌ها (طرفداران لنین) است که حکومت را به دست گرفتند. بلشویک (Bolshevik) در لغت به معنای اکثریت است که در مقابل منشویک (Menshevik) به معنای اقلیت به کار می‌رود (خیراندیش، ۱۳۷۵: ۱۴۹). دو واژه "بلشویسم" و "منشویسم" در کنگره‌ی دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه در سال ۱۹۰۳ ابداع گردید و لنین و هوادارانش که در اکثریت بودند، بلشویک‌ها را تشکیل می‌دادند و "مارتوف" و "پلخانوف"، رهبری اقلیت منشویک‌ها را بر عهده داشتند (ذبیح، ۱۳۶۴: ۸۱).
۱۴. البته در خود رمان آمده است: «نگاهم از لبانش سر می‌خورد رو دماغش. چه بزرگ و بی‌قاعده به نظرم می‌آید» (۳۲۹).
۱۵. سه طبقه از جامعه، مورد توجه محمود است: توده‌ها، کارگران و روشنفکران (خصوصاً نویسندگان به عنوان افرادی از این طبقه). البته کارگر و روشنفکر نیز در دل توده‌ها هستند اما مقصود از توده‌ها، مردم سطح متوسط و اغلب فقیر و محروم جامعه است.
۱۶. در بخشی از داستان، کل شعبان از بلشویک‌ها با عنوان کسانی که می‌خواهند زن آدم را اشتراکی کنند، نام می‌برد (۲۱۳). این می‌تواند دلیل تاکید محمود بر غیرتمند بودن محمد مکانیک باشد.
۱۷. البته وی یادآور می‌شود که کسانی استحقاق بیشتر و کسانی استحقاق کمتری دارند و این امر دیگری است (گلستان، ۱۳۸۳: ۵۵).
۱۸. این شعر در سال ۱۳۳۳ سروده شده، با نام "شعری که زندگی ست" از مجموعه "هوای تازه".
۱۹. این شعر از مجموعه "جزیره" محمد زهری است.
۲۰. ولادیمیر ولادیمیروویچ مایاکوفسکی (Vladimir Vladimirovich Mayakovsky) متولد ۱۸۹۳ م. در قفقاز. وی در ۱۳ سالگی به عضویت حزب کمونیست درآمد. اشعار او جنجالی و بی‌پیرایه و مخصوص کوچه و خیابان بود (میرسکی، ۲۵۳۵: ج ۲: ۳۳۲ و ۳۳۳).

فهرست منابع:

الف- کتاب‌ها

- ادبیات کارگری. (بی تا). تبریز: ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران.
- اشتاینر، جورج. (۱۳۸۶). *مرگ تراژدی*، ترجمه بهزاد قادری. تهران: نمایش. چاپ دوم.
- تبریزی شیرازی، محمد رضا. (۱۳۷۶). *نقش فریدون توللی در ادبیات سیاسی و اجتماعی دوران دیکتاتوری محمد رضا شاه*. تهران: آذین.
- جاسمی، محمد و بهرام. (۲۵۳۷ شاهنشاهی). *فرهنگ علوم سیاسی*. تهران: گوتنبرگ. ج ۱ و ۲.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۷). *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی در ایران (از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی)*. تهران: خانه کتاب. چاپ نهم.
- جواهری گیلانی، محمد تقی (شمس لنگرودی). (۱۳۷۷). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. تهران: نشر مرکز. ج ۲.
- *چکمه‌های سرخ در جهان و اسراری پیرامون حزب توده ایران*. (۱۳۶۲). گروه نویسندگان. بی جا: بهروز.
- *حزب توده، از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۱-۱۳۲۰)*. (۱۳۸۷). به کوشش جمعی از پژوهشگران. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- خیراندیش، رسول، سیاوش شایان. (۱۳۷۵). *ریشه یابی نام و پرچم کشورها*. تهران: کویر. چاپ چهارم.
- درستی، احمد. (۱۳۸۱). *شعر سیاسی در دوره پهلوی دوم*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دست‌غیب، عبدالعلی. (۱۳۷۸). *نقد آثار احمد محمود*. تهران: معین.
- ذبیح، سپهر. (۱۳۶۴). *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی.
- رضایی، علی‌عسگر. (۱۳۸۵). *اصلاح، یا، انقلاب در ایدئولوژی مقدس*. خرم‌آباد: شاپور خواست.
- سلطانی، فرامرز. (۱۳۸۷). *ادبیات کارگری ایران در قرن معاصر (رمان و داستان کوتاه کارگری)*. تهران: اکنون.
- سلیمانی، بلقیس. (۱۳۸۰). *تفنگ و ترازو، نقد و تحلیل رمان‌های جنگ*. تهران: روزگار.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۰). *احمد شاملو (مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها)*. تهران: نگاه. چاپ دوم. ج ۱ و ۲.
- طبری، احسان. (۱۳۶۶). *کثر راهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده*. تهران: امیر کبیر. چاپ دوم.
- فردوست، حسین. (۱۳۷۰). *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)*. تهران: اطلاعات. چاپ دوم. ج ۱.
- کریمیان، علیرضا. (۱۳۸۱). *جنبش دانشجویی در ایران از تاسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گلستان، لیلی. (۱۳۸۳). *حکایت حال، گفتگو با احمد محمود*. تهران: معین.
- گلشیری، هوشنگ. (۱۳۸۰). *باغ در باغ (مجموعه مقالات)*. تهران: نیلوفر. چاپ دوم. ج ۱.
- لئونارد، ولفگانگ. (۱۳۶۳). *چرخشهای یک ایدئولوژی "کمونیسم چیست؟"*. ترجمه هوشنگ وزیری. تهران: نشر نو. چاپ دوم.
- لنین، ا. و. ای. (بی تا). *درباره نقش زن در اجتماع*. ترجمه مریم فیروز. بی جا: بی نا.
- _____ (۱۳۵۸). *ساختمان حزب و ادبیات حزب*. ترجمه پرویز صالحی. تبریز: سترگ تبریز.
- لیوتسیایویچ، کرنلی. (بی تا). *ماکسیم گورکی*. ترجمه قره داغی. بی جا: نشر مازیار.
- محمود، احمد. (۱۳۸۳). *زمین سوخته*. تهران: معین. چاپ هفتم.
- محمود (اعطا)، سارک، بابک و سیامک. (۱۳۸۴). *دیدار با احمد محمود*. تهران: معین.
- مک‌للان، دیوید. (۱۳۸۵). *ایده‌نولوژی*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: آشیان.
- میرسکی، دس. (۲۵۳۵ شاهنشاهی). *تاریخ ادبیات روسیه (معاصر)*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: امیرکبیر. ج ۲.

- میرصادقی، جمال و میمنت (ذوالقدر). (۱۳۷۷). *واژه نامه هنر داستان نویسی (فرهنگ تفصیلی اصطلاح های ادبیات داستانی)*. تهران: کتاب مهناز.

- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). *صد سال داستان نویسی در ایران*. تهران: چشمه. چاپ چهارم.
- *نگاهی به تاریخ سازمان جوانان توده ایران*. (بیست و ششمین سالگرد ۱۶ آذر). نشر از گروه آذر نوش هوادار حزب توده ایران.

ب: مقاله

- استاینر، جورج. *نویسنده و کمونیسم*. ترجمه عزت الله فولادوند. بخارا. شماره ۶۷. مهر- آبان ۱۳۸۷. ص ۱۸-۲۴.



دانشگاه همدان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir